

چگونه منتقدان را کله پا کنیم؟

سیدحسین اسلامی*

الف) مصیبت نوشتن

اگر ما هم پاسخی داریم، برای درج در مجله ارسال کنیم؛ اما چه سود؟ به قول حمید مصدق: «گیرم که آب رفته به جوی آید، با آبروی رفته چه باید کرد؟»

اصلاً معلوم نیست که این جماعت منتقدان، به ما نویسندگان چه کار دارند و چرا موی دماغ ما می شوند؟ حال اگر کسی قدرت نوشتن نداشت و روح خلاق یا پژوهشگرانه اش مرده بود، دلیل نمی شود که به پر و پای این و آن بپیچد و مثلاً به نام نقد و گسترش معرفت، برای نقادی خود معرکه بگیرد. واقعاً باید فکری به حال این منتقدان کرد که خرمگس وار، ببخشید سقراط وار،^۱ صاف می آیند و به جای دیدن محاسن فراوان نوشته ما و تعریف از آنها، عیب و ایراد و اچیاناً کاستی پیش پا افتاده ای را روی دایره می ریزند و کوسل رسوایی ما را می زنند. فرض کنیم در مقام مترجم و اثره «مأته» (یا صد عربی) را «هزار» ترجمه کرده باشیم، خوب چه اشکالی دارد؟ مسئله آن قدر مهم نیست که نقدی بر این ترجمه نوشته شود. یاد در «پژوهش ژرف و تحقیقی شگرفی» که داشته ام، چند خطای تاریخی یا تحلیلی مرتکب شده باشم. خوب انسان جایز الخطا است، این که دیگر این همه جنجال ندارد!

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

۱. برای توضیح درباره تعبیر خرمگس که سقراط خود را به آن تشبیه می کرد، ر. ک به: سیدحسین اسلامی؛ «پیشه سقراطی»؛ آینده پژوهش، ش ۱۰۰، مهر و آبان ۱۳۸۵.

با کلی خون جگر و مرارت، مقاله یا کتابی می نویسیم و پس از گذر از هفت خوان ارزیابی، تأیید و نشر، هنوز از لذت دیدن حاصل زحمت خود برخوردار نشده ایم و عرق تن مان خشک نشده است که ناگهان منتقدی یک کاره از راه می رسد و به نام نقد، چوب حراج به دارایی فکری ما می زند و بی رحمانه آنچه را با تلاش شبانه روزی بافته ایم، پنبه می کند و دست آخر ما را می شورد و می گذارد کنار.

با دیدن چنین نقدی در این یا آن مجله چنان به خشم می آیم که در ذهن خود بارها منتقد را تکه پاره می کنیم و در پی راهی برمی آیم که گاه در قالب برخورد شفاهی و معمولاً در شکل پاسخ نقد منتشر می شود. زمانی نیز پیش از آنکه نقدی در مجله ای چاپ شود، شیر پاک خورده ای خبر آن را به ما می رساند و ما شتابان نزد سردبیر می رویم و ریش گرو می گذاریم تا مانع از نشر آن شویم؛ اما سردبیر به ما که می رسد، مثلاً صفت شریف حق طلبی اش گل می کند و می خواهد حتماً این نقد را به هر قیمتی که شده، چاپ کند. زمانی نیز پس از چاپ نقد متوجه آن شده، خود را به سردبیر می رسانیم و اعتراض می کنیم که چرا این نقد بی ارزش و به تعبیر دقیق تر این یاوه ها را چاپ کرده است. دریغ که سردبیر هر توضیحی بدهد، آب رفته به جوی بازمی گردد. نهایت آنکه به ما لطفی می کند و از ما می خواهد

درست». ^۴ در نتیجه، ایشان توصیه می‌کند: «کارت را بکن، با دوربین بنویس، یک بار تمرین کن، یک بار کارگردانی کن، یک بار موتناژ و بعد بده دست منتقد محترم و احمق بی سواد که چرت بگه یا حتی درست بگه. کارت را بکن». ^۵

از نظر عده‌ای گوش کردن به سخنان منتقدان چیزی جز وقت تلف کردن نیست؛ به همین سبب، یکی از تعلیمات خانم جودی دلتون به نویسندگان آن است که به انتقادها گوش نکنند. ^۶ لئونارد بی‌شاپ پارافراتر گذاشته، از آنان می‌خواهد پیشاپیش اعلام کنند همه منتقدانشان در اشتباه هستند. ^۷ آلدوس هاکسلی هم آب پاکی روی دست همه منتقدان ریخته، مدعی است هرگز نقدهای آنان را نخوانده است. ^۸ البته این سه نفر عمدتاً در حوزه ادبیات اظهار نظر کرده‌اند، اما خوب بدراهردی نیست.

با این حال، این راهبرد، خوبی‌ها و آفات خودش را دارد که در اینجا نمی‌خواهم از آنها بحث کنم. فقط به این نکته اشاره کنم که همه نویسندگان ظرفیت بی‌توجهی به منتقدان را ندارند و برخی با شنیدن خبر نقد اثرشان چه شب‌هایی را تا صبح نخوابیده‌اند و عده‌ای نیز به روایت آقای حسن انوشه، و العهده علی الراوی، چنان از نقد آثارشان ناراحت می‌شوند که کارشان «به بیمارستان کشیده می‌شود». ^۹ مشکل اصلی آن است که اگر ما نیز کار خودمان را بکنیم، این جماعت مانند آن پوستین رودخانه دست از سر ما بر نمی‌دارند. تازه مشکل وقتی بیخ پیدا می‌کند که در واقع خوانندگان ما خود به منتقد تبدیل شوند و به جای آنکه با دیدن نوشته ما آب از لب و لوجه‌شان راه بیفتد، بخوانند ما را را سین و جیم بکنند. یادآوری نیکلای آستروفسکی در اینجا بیراه نیست:

خواننده‌ها دیگر به منتقدانی بی‌رحم تبدیل شده‌اند. بگذار کسی این اندیشه را در سر نپروراند که بخواهد کاه به آنها

۲. منتقدین مثل مرگ هستند، شرق، شماره ۷۰۹، اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۷.
۳. درباره این داوری‌ها و تحلیل آنها، ر. ک به: سیدحسن اسلامی؛ اخلاق نقد؛ قم: معارف، ۱۳۸۳.

۴. پرویز جاهد؛ نوشتن با دوربین؛ رودرو با ابراهیم گلستان؛ تهران: ۱۳۸۴، ص ۲۰۳.

۵. همان، ص ۱۹۵.

۶. جودی دلتون؛ ۲۸ اشتباه نویسندگان؛ ترجمه محسن سلیمانی؛ تهران: سوره مهر، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲.

۷. لئونارد بی‌شاپ، درس‌هایی درباره داستان‌نویسی؛ ترجمه محسن سلیمانی؛ تهران: رازی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۸.

۸. از روی دست زمان نویس: مصاحبه با چند نویسنده؛ ترجمه محسن سلیمانی؛ تهران: هنر اسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۳۱.

۹. «وضعیت نقد ادبی در ایران»؛ کتاب هفته، ش ۲۰۴، ۱۳۸۳/۸/۳۰، ص ۱۱.

اما دریغ که منتقدان آن قدر بی‌رحم هستند که نه قدرت پژوهش مستقلی دارند که دست از سر ما بردارند و نه رقت قلبی که خطای ما را نادیده بگیرند. گویی آنان کار و زندگی ندارند و منتظر می‌مانند تا کسی ابداعی یا شاهکاری پدید آورد، آن‌گاه بر این سفره آماده بنشینند و به جای بهره‌مندی از فیوضات ما، اعتراض کنند و دو قورت و نیم‌شان هم باقی باشد. آنها مانند مرگ هستند که خویش و بیگانه نمی‌شناسند و هر جا نویسنده یا مترجمی قلم به دست گیرد، ممکن است هر لحظه مانند اجل معلق پیدا شوند و تشت رسوایی او را از بام بر زمین بیندازند. حق با خوان کارلوس اوتی، نویسنده اروگوئه‌ای است که تأکید می‌کند: «منتقدین مثل مرگ هستند. بعضی وقت‌ها دیر می‌کنند، اما همیشه می‌آیند». ^۲

بارها کوشیده‌ایم حدود و ثغور نقد را به این جماعت بفهمانیم و تأکید کرده‌ایم که نقد باید سازنده، منصفانه، مشفقانه، تخصصی و همراه با راهنمایی باشد. ^۳ به زبان سره فارسی اظهار داشته‌ایم: «مگر نقد حساب و عیاری ندارد» و منتقد نباید بداند: «خرمن کوفتن کار کیست؟» اما ظاهراً این توضیحات تا کنون اثری نداشته است. آنان به جای آنکه طبق خواسته ما دست به نقد بزنند، خودشان با معیارهایشان، می‌برند و می‌دوزند. در برابر این وضع ناهنجار و سرتیغی منتقدان چه باید کرد؟

ب) چهار راهبرد در برابر منتقدان

عقلای قوم مدت‌ها به این مسئله اندیشیده و هریک راهی نشان داده‌اند. نظر برخی آن است که اساساً منتقدان، در حد پاسخ نیستند و نویسنده یا هنرمند باید کار خودش را بکند. ما باید یاد بگیریم عین خیالمان نباشد. ما کار خودمان را بکنیم و آنها نیز کار خودشان را. به قول معروف «هرکسی کار خودش، بار خودش». به نظر آقای ابراهیم گلستان، منتقد باشعور در حد سیم‌رخ است که نشانی از آن نیست و تنها نام آن بر سر زبان‌هاست: «اگر یک وقتی منتقدی گیر او مد که شعور داشته باشه، که بالاخره مریدیم و ندیدیم، گفت مردم اندر حسرت فهم

بخوراند. مردم تحمیق نمی شوند. این کارگر نخواهد شد. خواننده، هر چیز کاذب، غیرصمیمی و ساختگی را در نوشته تان کشف خواهد کرد. کتاب را ناتمام با دشنامی به دور خواهد انداخت و همه جا از آن به زشتی یاد خواهد کرد؛ و نام نیک ات را یک بار که از دست دادی، دیگر آسان به چنگ نمی آوری.^{۱۰}

پس این راه، چندان جوابگو نیست.

برعکس توصیه فوق، اندرز عده ای از خبرگان فن آن است که راهبرد دومی در پیش گیریم و با قوت تمام به منتقدان پاسخ دهیم و آنها را سر جای شان بنشانیم و با «پاسخ دندان شکن» خویش، چنان مشت محکمی به دهان این یاوه گوین بکوییم که تا عمر دارند، یادشان نرود. همین چند سال قبل بود که آقای معصومی همدانی به نویسندگانی که در معرض نقد این و آن قرار می گرفتند، یاد داد که چگونه به آنان درسی فراموش نشدنی بدهند. در مقاله خواندنی و آموزنده ایشان، لطایف و ظرایفی برای کوبیدن و رسوا کردن منتقدان وجود دارد که در نوع خود ارزنده است. ایشان در این مقاله کوتاه، نویسندگان زخم خورده را به عکس العمل نشان دادن فراخواند و راه هایی برای پاسخگویی به منتقدان نشان داد؛ از جمله آنکه:

چون بسیاری از خوانندگانی که پاسخ شما را می خوانند، به ویژه آنها که دستی به قلم دارند یا با شما آشنایی شخصی دارند، بیش از آنکه بخواهند از درستی و نادرستی نظر نقدنویس مطمئن شوند، می خواهند ببینند به چه «انگیزه» ای بر اثر شما نقد نوشته است؛ پس شما هم این گونه خوانندگان را ناامید نکنید، اما مبادا در افشای این انگیزه ها بیش از اندازه صراحت به خرج بدهید. خواننده باید از اشارات مبهم شما چنین دستگیری بشود که این نقد جزئی از یک توطئه بزرگ است که به دلایلی نمی خواهید وارد بیان جزئیات آن بشوید؛ به خصوص اشاره به برخی از خصوصیات شخصی نویسنده را فراموش نکنید. عبارتی چون «اگر کسی در درس یکی از استادان نمره قبولی نگرفت، دلیل نمی شود که قلم بردارد و بخواهد انتقامش را از شاگردان و دوستان آن استاد بزرگ بگیرد، ... بسیار مفید است».^{۱۱}

از قضا، حتی پیش از آنکه ایشان چنین توصیه هایی بکنند، عده ای از ما از همین منطق استفاده کردیم و اتفاقاً این نسخه در مواردی کارآیی خود را خوب هم نشان داده است. حال اگر کسی بتواند از این شیوه استفاده کند که «فبها و نعمت». شاید در تاریخ

معاصر، کسی مانند لنین از این شیوه در حد نهایی خود استفاده نکرده باشد. به نوشته کولاکوفسکی، وی زبان و سبک هتاکانه ای داشت و مهم آن بود که حریف خود را نابود کند و از به کار بردن انواع مغالطات و فحاشی ابایی نداشت؛ حتی گاه حریف و منتقد خود را فاحشه می نامید.^{۱۲} به روایت وی، لنین: «نمی کوشد به استدلال واقعی طرف مقابل پاسخی بدهد، بلکه می خواهد این استدلال را دریایی از لغاظی و ناسزا غرق کند».^{۱۳} اما ظاهراً این راه نیز چندان مثمر نیست و دلیلش هم آنکه همچنان، با آنکه عده ای از این نسخه استفاده می کنند، باز این جماعت منتقدان از رو نرفته اند و حتی بر تعدادشان افزوده شده است. همان گونه که پیشتر هم اشاره شد، این جماعت با خرمگس خصلت های مشترکی دارند؛ از جمله آنکه خیلی سمج هستند و هر چه آنها را بتارانید، باز برمی گردند. در اصل، نوشتن خود را در معرض هجوم منتقدان قرار دادن است. بی دلیل نیست که از همان گذشته ها گفته اند: «من صن ۴ف استهدف»: هر که دست به تصنیف بزند، خود را آماج ساخته است.

حتی اگر بتوانیم این منتقد را با تطمیع، آن یکی را با تهدید و سومی را با ترغیب ساکت کنیم، سرانجام منتقدان چهارم و پنجمی پیدا می شوند که با خوراکی که برایشان فراهم کرده ایم، کوس رسوایی ما را در کوی و برزن بزنند.

۱۰. نیکلای آستروفسکی؛ در مصیبت نویسنده بودن: ۱۰ نوشته و ۱۴ دابستان و ۳ نامه و ۱۳ شعر؛ ترجمه سیروس طاهباز؛ تهران: به نگار، ۱۳۶۸، ص ۱۲.

۱۱. حسین معصومی همدانی؛ «پاسخ دندان شکن»؛ نشر دانش، ش ۳، س ۱۹، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷-۸. در واقع این مقاله، بیانگر موضع نویسنده نیست، بلکه گزارشی است طنزگونه از آنچه در عرصه پاسخگویی به نقد می گذرد و بیانگر شیوه های ناسالمی است که در این حوزه رواج دارد. نویسنده به سبک عبید زاکانی در پی نشان دادن برخی از این شیوه هاست.

۱۲. لشک کولاکوفسکی؛ جریان های اصلی در مارکسیسم: برآمدن، گسترش و فروپاشی؛ ترجمه عباس میلانی؛ ج ۲، تهران: آگاه، ۱۳۸۵، ص ۵۷۴.

۱۳. همان، ص ۵۷۹.

رسولان است .

عقل حکم می کند به جای شغل پرتنش و کم نان و بدنامی مانند نویسندگی و فحش این ناقد و آن عیب جو را شنیدن و تحمل کردن، در پی شغل آبرومندتر و پولسازتری باشیم .

تا اینجا سه راهبرد معرفی و سه نسخه پیچیده شد که هر یک باب طبع گروهی است؛ اما در این میان ظاهراً گروهی هستند که نه می توانند به نسخه اول عمل کنند و بی توجه باشند، نه دست به حمله متقابل بزنند و پیامدهای غیرمنتظره اش را تحمل کنند و نه حاضرند این عرصه را که از دور دل می برد و از نزدیک زهره را، ترک کنند . این گروه افراد گوناگونی را در خود جای می دهد .

برخی از افراد این گروه، چند ویژگی مشترک را در خود جمع کرده اند و به همین دلیل معالجه آنان یا نشان دادن راهبردی برای حل مشکل شان دشوار است . نخست آنکه آنان نمی توانند بی توجه از کنار نقد این و آن بگذرند؛ زیرا معتقدند همواره نوشتن و منتشر کردن برای دیگری است و نوشته شخصی نداریم . در نتیجه، از نظر آنان «نقد پژواک نوشته است»^{۱۷} و در

۱۴ . شمس قیس رازی، استاد بزرگ فنون شاعری، داستان خوشمزه ای در این باره نقل می کند که تفصیل آن را باید به قلم وی خواند؛ اما خلاصه اش آن است که عالمی محترم در حلقه درسی وی بود و سالیانی به آموختن فنون شاعری مشغول؛ لیکن چون از ذوق شعر بهره ای نداشت، در این مسیر پیشرفت نمی کرد و هرچه شعر می سرود، در حضورش از آن تعریف می کردند، لیکن در غیابش بر او می خندیدند . سرانجام شمس تصمیم گرفت واقعیت را به او بگوید و مشفقانه از او بخواهد که دیگر شعر نگوید و خود را مضحکه دیگران نکند . آن شخص به ظاهر پذیرفت، اما به دل رنجید و این نصیحت را حمل بر حسادت و بدخواهی استاد کرد و شعری مغلوطن و پریشان در هجو شمس قیس سرود که بخشی از آن به این شرح است :

شمس قیس از جسد مرادی گفت
شعر تو نیک نیست بیش مگوی
خواستم گفتنش کی ای خر طبع
کس چو تو نیست عیب مردم گوی
دعوی شعر می کنی و عروض
کس چو تو نیست عیب مردم گوی
ورنه بس کن ز عیب شعر کسی
کو به هجوت چنان کند چو رگوی [کذا]

(شمس الدین محمد بن قیس رازی؛ المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی و مدرس رضوی؛ تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۰، ص ۴۵۸-۴۵۹).

۱۵ . اصل شعر چنین است: طبعی به هم رسان که بسازی به عالمی/ یا همتی که از سر عالم توان گذشت .

۱۶ . ابوبکر بن محمد نجم رازی معروف به دایه؛ مرصاد العباد؛ تصحیح محمد امین ریاحی؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۹ .

۱۷ . برای بسط این بحث، ر. ک به: سیدحسن اسلامی؛ «پگاه حوزه»؛ ویژه حوزه های دینی، ش ۴۸، ۲۴ مرداد ۱۳۸۶ .

تازه، ممکن است گاهی این نسخه نتیجه معکوسی به بار آورد و از قضا «سرکنگبین صفر»ی ما را زیادتر کند . تصور کنید که من نویسنده نو قلم، کتابی در حوزه فلسفه اسلامی می نویسم و یکی از استادان جاافتاده و مسن این عرصه، دنبال دردسر می گردد و با نقد خود مرا می نوازد . من هم خشمگین می شوم و می خواهم به نسخه «پاسخ دندان شکن» عمل کنم . حال چه بنویسم؟ بنویسم که شما به من و جایگاه علمی ام حسادت می کنید؟ یا آنکه در درس من نمره نیاورده اید، یا آنکه چشم دیدن پیشکسوتان را ندارید؟^{۱۴} از این مثال که بگذریم، اساساً برخی از این منتقدان، آنقدر سمج هستند که گاهی وقت ها «پاسخ دندان شکن ما»، دندان می شکنند، اما دندان ما را . گاه ضدحمله ما با حمله تازه ای یا به تعبیر سره خودمان، پدافند ما با آفتدی نو از ناقد پاسخ داده می شود و گاه کار چنان به درازا می کشد که حوصله گردانندگان نشریه ای که این نقدها و ضدنقدها را چاپ کرده و خوانندگان ما را سر می برد و بی آنکه دلمان خنک شود یا حقمان گرفته شده باشد، از چاپ پاسخ ما خودداری می کنند . بدین ترتیب، اگر بخواهیم شعر کلیم کاشانی را با پوزش از آن روانشاد، به نفع خود مصادره و با دستکاری ناشیانه ای بازسازی کنیم، می گویم :

طبعی به هم رسان که بسازی به ناقدان

یا همتی که از نگارش توان گذشت^{۱۵}

جان کلام، نوشتن یعنی ناخواسته منتقدان را به خانه و خلوت خود فراخواندن . آیا راهی برای حل این معضل وجود دارد؟

به نظر می رسد یک راه دیگر باقی مانده است؛ عطای نوشتن را به لقای منتقدان ببخشیم و از این میدان اعصاب خردکن، بیرون برویم . اتفاقاً این راهبرد سوم، چندان پرت هم نیست و در مواردی اجر دنیوی و ثواب اخروی را با هم دارد؛ در دنیا چه بسا محبوب القلوب شویم و در آخرت به دلیل آنکه کمتر وقت مردم را گرفته ایم، ثوابی عایدمان شود . نگارنده چند نفر را می شناسد که نخست قلم به دست گرفته بودند، لیکن همین که حمله عتیف منتقدان را دیدند، فرار را برقرار ترجیح دادند و از قضا کار درستی کردند؛ زیرا به گفته نجم رازی: «الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین»^{۱۶}: گریز از آنچه طاقتش نیست، از سنت های

واقع به یاری این نقدهاست که می توان قوت و ضعف نوشته خود و میزان تأثیر گذاری آن را دریافت. نسخه درمانی دوم رانیز به دلیل داشتن روح ظریف و مثلاً پابندی به اخلاق اسلامی قبول ندارند و فکر می کنند از نظر شرعی توهین به دیگران، انگیزه خوانی، مبهم نویسی و گزافه گویی درست نیست. در کنار این روح ظریف و حساس، فکر می کنند حتماً حتماً باید بنویسند و این تکلیف شرعی آنان است و همین ویژگی سوم آنها را تشکیل می دهد. حال آیا برای این کسان یا کسانی که به هر دلیلی می خواهند بنویسند و در عین حال راهبردهای بالا را پاسخگو نمی دانند، راهی وجود دارد تا بتوان این منتقدان را درست و حسابی سر جای خود نشانند و آنان را، به تعبیر کشتی گیران، ضربه فنی کرد؟

نگارنده که به معنایی شریک دزد و رفیق قافله است، یعنی از سویی خود را مثلاً نویسنده و از سوی دیگر منتقد می داند، در این مدت، بسیار اندیشیده و به تعبیر سعدی «زیت فکرت»^{۱۸} سوزانده، در پی آن برآمده است تا راهبرد تازه ای طراحی کند. اگر چندان هم تازه نباشد، مهم نیست؛ راهبردی که معایب راهبردهای بالا را نداشتنه باشد و در عین حال هدف مورد نظر را تأمین کند، ماحصل آن نسخه ای است که البته مانند ادعای برخی مؤسسات درباره قبولی در کنکور ارشد و دکتری تضمینی نیست، اما به امتحانش می ارزد و اگر دندان منتقدان را نشکند، شاید آن را کند، کند. اگر هم افاقه نکرد که ضرری نکرده ایم و باید منتظر بمانیم تا شیر پاک خورده دیگری این مسئولیت بزرگ را بردوش بگیرد و برای منکوب کردن این جماعت، فکری بنیادی کند و طرحی نو دراندازد.

ج) ده بند فاخر برای ضربه فنی

در این جا ده شیوه یا فن برای مواجهه با منتقدان به دست داده می شود که می توان هر یک را جداگانه امتحان کرد؛ هر چند احوط آن است که همه آنها را با هم به کار گیریم.

۱. نان منتقدان را آجر کنید

به منتقدان خوراک ندهید و جیره خوراکی شان را قطع کنید؛ در واقع هر منتقدی با خطای نویسندگان دیگر تغذیه می کند و اگر شما واقعاً می خواهید از شر این جماعت راحت شوید، بهترین و قاطع ترین راه آن است که بر آنان آب را از سرچشمه ببندید؛ در نتیجه به جای آنکه پس از رطب و یابس نویسی و سپس گله از منتقدان که چنین و چنان هستند، باید چنان محکم و دقیق عمل کنید که آنان دچار مضیفه شوند و نتوانند ایراد بنی اسرائیلی بگیرند.

باید چنان سنجیده و درست بنویسیم که هر چه منتقدان نوشته ما را زیر و زبر کنند، نتوانند چیز دندان گیری در آن بیابند، در نتیجه کله شان به سنگ کوبیده شود. این توصیه بر گردن همان فرمان ساده، اما دقیقی است که تعلیم می دهد: «قولوا قولاً سدیداً»: استوار سخن بگویید.^{۱۹}

عادت به دقیق و درست نویسی، پرهیز از ادعاهای بدون دلیل و کلی گویی های عامیانه، فهم و به کار بردن قواعد نگارشی معیار، استناد به منابع درست و درجه یک، دوری از حشو و پریشان نویسی، بازخوانی اثر خود، مرور نوشته های مرتبط و ادبیات حوزه مورد نظر، تعیین سطح مخاطب و هدف نوشتار و مانند آنها، راه مطمئنی برای بستن دهان منتقدان و بیکار کردن آنان است. در این باره خواندن و به کار بستن معکوس توصیه های نه گانه آقای دکتر عباس حری در مقاله «آیین بدنویسی»، از جمله «نسبت به منابع پیشین بی اعتنا باش»، «پرگو و بی ربط گو باش» و «خواننده را ندیده بگیر» و به کارگیری منطق ادب آموزی لقمان، بسیار مفید است.^{۲۰}

۲. خونسردی خود را حفظ کنید

اولین فرمان در حوادث غیر مترقبه و عملیات امداد و نجات و خیلی کارهای دیگر، از جمله کله پا کردن منتقدان، حفظ خونسردی خویش است. پیش از هر گونه حرکتی و پاسخی، باید درست و وضعیت میدان جنگی را بررسی کرد و نقاط قوت و ضعف خریف را سنجید و با توجه به امکانات خود به او تاخت. متأسفانه این اصل ساده را در بسیاری از پاسخ هایی که نویسنده به منتقدان خود می دهد، نمی بینیم و «رنگ نوشتار [کذا] گواهی

۱۸. شبی زیت فکرت همی سوختم / چراغ بلاغت می افروختم (بوستان سعدی؛ تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶).

۱۹. احزاب: ۷۰.

۲۰. عباس حری؛ آیین بدنویسی، در مروری بر اطلاعات و اطلاع رسانی؛ تهران: کتابخانه، ۱۳۷۲، ص ۱۸۷-۱۹۴. این مقاله، باطنی گزنده، شیوه های رایج بدنویسی را هجو می کند و به شکل غیر مستقیم، آیین درست نویسی را می آموزد.

برعکس، به آنها گزک می‌دهیم که ما چون حرف حسابی برای گفتن نداریم، «رگ‌های گردن را به حجت قوی» کرده‌ایم و به این ترتیب دور بعدی حمله منتقد به ما آغاز می‌شود؛ برای نمونه، نورمن میلر، ادیب امریکایی، به معاصران خود می‌تاخت و با گور ویدال دشمن سرسخت بود. یک بار مستی نثار او کرد. ویدال در حالی که بر زمین افتاده بود، به سرعت گفت: «باز هم نورمن میلر واژه کم آورد». ۲۳

به هر حال این روش احتمالاً چندان مناسب نباشد و ممکن است کار برعکس شود و این منتقد باشد که هم آبروی علمی ما را ریخته باشد و هم چک و چانه‌مان را خرد کرده باشد؛ از این رو بهتر است از شیوه کارآمدتری استفاده کنیم؛ یعنی به جای عصبانی شدن - که عکس‌العملی طبیعی، اما غیر منطقی در این شرایط است - به زور هم که شده است، شوخ طبعی - البته نه بی‌مزگی - کنیم و از نویسنده‌ای مانند آن‌روب گری‌یه، سرمشق بگیریم: پس از نشر کتاب چشم‌چران، نوشته‌گری‌یه، منتقدی به نام فیلیپ تونینی در نشریه «آبزرور» نوشت که اگر در عمرش دو تا کتاب ملال‌آور خوانده باشد، یکی اش این کتاب است. روب‌گری‌یه با نقل این ماجرا - راست یا دروغش کردن خودش - اضافه می‌کند: «نامه‌ای به او نوشتم و ازش پرسیدم آن یکی کتاب دیگر کدام است؟ اما جوابی نرسید». ۲۴

۴. نقد را فرصتی برای خود بدانید

عادت کرده‌ایم که از نقد تن‌مان بلرزیم و خشمگین شویم؛ اما باید عادت دیگری را جایگزین آن کنیم. چاره‌ای نیست. حال که نمی‌توان مانع نقدها شد، باید بیاموزیم نگرش خودمان را در قبال آن دگرگون کنیم. در این باره چهار نکته جدی وجود دارد که باید آویزه گوش‌مان باشند. اول آنکه نقد، هرچقدر هم که تلخ باشد، بهتر از بی‌توجهی و بی‌اعتنایی دیگران به نوشته‌ماست؛ به همین سبب هنگامی که ناپیل، کتابی منتشر کرد و کسی نقدی بر آن نوشت، رنجید و این بی‌اعتنایی او را «مجروح کرد». ۲۵

۲۱. رژیای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند، مصاحبه جورج پلیمپتن با گابریل گارسیا مارکز و دیگران؛ ترجمه مزده دقیقی؛ ویراست ۲، تهران: جهان‌کتاب، ۱۳۸۴، ص ۱۴۸.
۲۲. ویل و آریل دورانت؛ تفسیرهای زندگی؛ ترجمه ابراهیم مشعری؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۶۹، ص ۵۲-۵۳.
۲۳. جهان‌کتاب، شماره ۲۳۷-۲۳۸، بهمن و اسفند ۱۳۸۷، ص ۶۱.
۲۴. هنر نویسندگی (The Art of fiction) گزینهای از گفت‌وگوها و مقالات و نامه‌ها از نویسندگان ایران و جهان؛ با ترجمه و به‌کوش مجید روشنگر؛ تهران: مروارید، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶.
۲۵. رویای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند؛ ص ۱۵۰.

دهد از سر ضمیر» نویسنده. استدلال منطقی و تحلیل نقد پیشکش؛ گاه نویسنده چنان خشمگین می‌شود و کلمات و جملاتی آنچنانی می‌نگارد که یکه‌بزن‌های گذر لوطی صالح نیز از خواندن آنها شرم می‌کنند.

اعتراف می‌کنم که حفظ خونسردی در شرایطی که احساس می‌کنیم ناجوانمردانه به ما حمله شده است، آسان نیست؛ اما چه باید کرد؟ مصایب نویسنده بودن که یکی دو تا نیست. با این حال باید عادت کنیم تا ملکه ذهن مان شود. خبر خوش آنکه برخی از نویسندگان بزرگ نیز هنگامی که اثرشان نقد می‌شد، خشمگین می‌شدند. ما هم خشمگین می‌شویم، پس ما نیز نویسنده بزرگی هستیم. عجب استدلال نیرومندی! اما خبر بد آنکه آنان به میزانی که بر این خشم مسلط می‌شدند، یا به رغم این خشم، نویسندگان بزرگی بودند؛ برای مثال، وی. اس. ناپیل، نویسنده هندی تبار و برنده نوبل ادبیات، دست نوشته خود را نزد کسی فرستاد. او نیز این نوشته را «آشغال» ارزیابی کرد. ناپیل احساس خود را صادقانه بیان می‌کند: «دل‌م می‌خواست او را بکشم، ولی ته دل‌م می‌دانستم کاملاً حق دارد». ۲۱

۳. شوخ طبعی کنید

این یکی، دیگر از دستور قبلی هم سخت‌تر است؛ مثل این که از یک مادر فرزندمرده، بخواهیم به لطفه‌های بی‌نمک‌ما قهقهه سردهد. با این حال شیوه خوبی برای ضربه فنی کردن منتقدان است و باید در این راه از هر وسیله مناسبی از جمله شوخ طبعی، سود جست. غالباً وسوسه می‌شویم خرخره منتقد را بجوییم و یا حداقل با او دست به یقه شویم و حقیقت را کف دستش بگذاریم؛ یعنی کاری که ارنست همینگوی با منتقد خود کرد. او مرگ در بعد از ظهر را در دفاع از گاو‌بازی و توجیه اخلاقی گاوکشی نوشت. منتقدی به نام ماکس ایستمن این کتاب را به باد انتقاد گرفت. گرچه انتقادات ایستمن وارد بود، همینگوی بی‌طاعت راهی نیویورک شد، به دفتر منتقد حمله کرد، کتاب آن منتقد را به صورت او کوبید و با او دست به یقه شد. ۲۲

اما با این کار نمی‌توان این جماعت سمج را از پای درآورد،

باز به همین دلیل هنگامی که مارکس جلد اول سرمایه خود را منتشر ساخت و کسی بدان توجهی نکرد، دوستانش تلاش کردند آن را معرفی کنند؛ از جمله فقط فردریک انگلس هفت نقد مختلف بر این کتاب در مطبوعات نوشت که البته همدلانه بودند. ۲۶ دوم آنکه حتی نقدهای بدخواهانه نیز می‌توانند فرصتی برای معرفی شما به جامعه علمی و در کنار آن معرفی دشمنان قسم خورده شما باشد. جمال میرصادقی، داستان نویس معاصر، بخشی از شهرت خود را احتمالاً مدیون نقدهایی می‌داند که در واقع ناسزا بوده‌اند.^{۲۷}

سوم آنکه این نقدها می‌توانند به بهبود کار ما کمک کنند. ما کارمان بی‌عیب نیست، مگر آنکه خود را تافته جدا بافته یا به تعبیر سنتی ترها تالی تلو معصوم بدانیم؛ از سوی دیگر به دلیل تعلق خاطری که به نوشته خویش داریم، نمی‌توانیم عیب‌های کار خود را تشخیص دهیم. این جاست که اگر کمی عقل به خرج دهیم، پیش از آنکه مورد حمله منتقدان قرار بگیریم، کارمان را بر نگاه «شوخی چشم»^{۲۸} منتقدان عرضه کنیم و از این جماعت بی‌کار که به صورت مجانی حاضرند عیب کارمان را بر طرف کنند، کمک می‌گیریم. نمونه‌ای از این کسان سیدحیدر آملی است که در پایان پیشگفتار خود بر جامع الاسرار از ارباب معرفت می‌خواهد در این کتاب به نگاه اصلاح و تنقیح بنگرند، نه مسامحه و اغماض و در آن مانند شیخ در مرید خود رفتار کنند، نه مانند دلدار با دلدار.^{۲۹} همچنین ملامحمد مهدی نراقی پس از نوشتن جامع السعادات از ملامحمد حسن قزوینی خواست تا خوب و بد این کتاب را به دقت باز نماید و در آن به چشم «انتقاد و انتخاب و شناسایی پوست از مغز و زر از خاک و باطل از صواب» بنگرد.^{۳۰}

چهارم آنکه انتقاد، از هر نوعی که باشد، غالباً زاده بدفهمی است یا غرض ورزی. این بدفهمی نیز یا زاده نوشته ماست یا برداشت منتقد. اگر زاده نوشته ماست، با انتقاد متوجه آن شده، بر طرفش می‌کنیم. اگر زاده برداشت منتقد است، باید ببینیم چه مسئله‌ای موجب بدفهمی وی شده است. غرض ورزی نیز با هتاک و دشنام ما و معامله به مثل بر طرف نمی‌شود، بلکه این رفتار در واقع شیوه منتقد را، که علی‌المبنی قبولش نداریم، تأیید می‌کند و بر آن مهر مشروعیت می‌زند. به گفته امام صادق (ع): «مَنْ كَافَا السَّامِيَةَ بِالسَّفَهَةِ فَقَدْ رَضِيَ بِمَا آتَى إِلَيْهِ حَيْثُ احْتَذَى مِثْلَهُ»^{۳۱}: کسی که با سفيه، سفيهانه مقابله کند، در واقع بدان چه برایش آورده است، خشنود گشته، زیرا از روش او پیروی کرده است.

بنابراین اگر هم نقد مغرضانه باشد، باید آن را فرصتی بدانیم

برای بیان حقایق؛ البته نه آنچه فقط ما فکر می‌کنیم حقیقت است، بدانیم و بدی را به نیکی پاسخ دهیم. نقل می‌کنند جالینوس، طبیب یونانی، کتابی داشته است به نام «در باب آنکه مردمان نیک از دشمنانشان سود می‌برند»؛^{۳۲} بدین ترتیب، همه این شقوق به ما فرصتی می‌دهند تا نوشته خود را موجه تر سازیم؛ پس نقد را باید فرصت دانست، نه بحران.

۵. از منطق «گر تو بهتر می‌زنی ...» بپرهیزید

نمی‌دانم چرا فکر می‌کنیم اگر کسی نقدی به کار ما داشت، باید خودش بتواند بهتر از ما از عهده آن برآید. تصور کنید در حال نیک زدن هستیم و چنان خارج می‌زنیم که اشک مردم درآمده است. کسی می‌آید و می‌گوید شما بدنی می‌زنید و ما در پاسخ بگوییم: «گر تو بهتر می‌زنی، بستان بز». این منطق همان قدر درست است که شما در رستورانی ایراد بگیرید که غذا خوب سرخ نشده است و به جای پاسخ، بی‌درنگ پیشبند و کلاهی به شما تقدیم کنند و راه آشپزخانه را نشان تان دهند. با این حال، این منطق در میان ما رواج دارد و حتی کله‌گنده‌های نوشتن نیز

۲۶. پیتر سینگر؛ مارکس، ترجمه محمد اسکندری؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۳۲.

۲۷. «وضوحیت نقد ادبی در ایران»؛ کتاب هفته، شماره ۲۰۴، ۱۳۸۳/۸/۳۰، ص ۱۱.

۲۸. کو دشمن شوخی چشم ناپاک/ تا عیب مرا به من نماید (ر. ک به: گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱).

۲۹. سیدحیدر آملی؛ جامع الاسرار و منبع الانوار، به انضمام رساله نقد النقود فی معرفه الوجود؛ تصحیح هنری کرین، ترجمه فارسیم، قدمه‌ها از سیدجواد طباطبایی؛ تهران: علمی و فرهنگی و انجمن ایران شناسی فرانسه، ۱۳۶۸، ص ۱۷.

۳۰. ملا محمدحسن قزوینی، کشف الغطاء عن وجوه مراسم الاهداء [فی علم الاخلاق]، قم: کنگره ملامهدی نراقی، [بی تا]، مقدمه، ص ۱۹.

۳۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۵، ص ۳۲۲.

۳۲. محمد عابد الجابری؛ نقد العقل العربي ۴: العقل الاخلاقي العربي: دراسة تحليلية نقدية لتنظيم القيم في الثقافة العربية؛ بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، ۲۰۰۱، ص ۲۸۱.

اتهام کمکی نمی‌کند. باید فکری اساسی کرد.

به جای این شیوه ناسالم و گاه خطرناک، بهتر است اگر هم قرار است انگیزه خوانی کنیم، همواره تصور کنیم انگیزه‌های شریفی مانند دانش دوستی، حقیقت‌طلبی، تلاش در جهت رشد علم، ورود به عرصه مباحثات جدی، گرم کردن فضای مباحثات علمی، و حتی کمک به من نویسنده و تلاش در جهت معرفی من به جامعه علمی، منتقد را به نوشتن نقدی بر ما واداشته است و این باور را نیز در نوشته خود منعکس و بدان تصریح کنیم. حال مسئله از دو صورت خارج نیست: یا در واقع منتقد با یکی یا چند انگیزه از اینها که بر شمرده ایم، دست به قلم برده است که «نعم المطلوب»؛ یا آنکه یکسره به خطا رفته ایم و منتقد ما درست بر خلاف تصور خوش بینانه و ساده اندیشی ما، دست به قلم برده است؛ در این صورت خطا و اشتباه ما بهتر از تشخیصی است که در واقع می‌توانست وضع را بدتر کند؛ در این صورت چه بسا منتقد بکوشد خود و نیت خود را طبق برداشت نادرست ما بازسازی کند.

۷. با منتقد گفتگو کنید

چه بخواهید و چه نخواهید، نوشته شما که منتشر شد، کسانی را مورد خطاب قرار داده و با آنان وارد گفتگو شده‌اید. حال اگر کسی نقدی نوشت، معنایش آن است که این خطاب شما، بی‌پاسخ نمانده و کسی نیز با شما وارد گفتگو شده است؛ در این حال شما باید بکوشید این گفتگو را ادامه و بسط دهید و هر چه که مانع آن است، بر طرف کنید. اگر خواستار گفتگو نبودید، چرا نوشته خود را منتشر کردید؟ اگر در پی گفتگو هستید، پس چرا از منتقدان می‌رنجید و آنها را با جملات نخ‌نما شده و عبارات و توصیه‌های تکراری و بی‌حاصلی مانند رعایت اخلاق نقد و آموزش آداب آن و یا تفاوت نهادن میان «ادب نقد و نقد ادب» از خود می‌رانید و مسیر گفتگو را می‌بندید؟ بنابراین به جای هر گونه رفتار هیجانی و عاطفی که روند گفتگو را مختل و فضای حقیقت را غبار آلود می‌کند، و راه به مواجهه‌های غیر اخلاقی می‌برد،^{۳۵} بکوشید با توضیح دادن درباره کار خود یا

نتوانسته‌اند خود را از آن نجات دهند؛ برای مثال همینگوی تنها دو بار مصاحبه کرد که یکی با همین جرج پلیمپتن است. در طول این مصاحبه نیز اندک اندک کج خلق شد تا آنکه وقتی مصاحبه‌گر از دلیل حضور مکرر برنده‌ها در برخی آثارش پرسید، همینگوی: «چنان عصبانی شد که فکر کردم می‌خواهد مرا بزند. گفت: «لابد خیال می‌کنی خودت بهتر می‌توانستی بنویسی». واقعاً که عجب جوابی، آن هم از جانب یک برنده نوبل خطاب به نویسنده‌ای که آن موقع فقط یک کتاب کودکان نوشته بود، به اسم چتر خرگوش».^{۳۳}

با این همه، باید فکری به حال خود کنیم و یاد بگیریم که قرار نیست منتقد به جای ما بنویسد. او فقط بلد است ایراد بگیرد (البته اگر کمی هم دلش برای ما سوخت و راست یا دروغ از کار ما تعرف کرد، دستش درد نکند). وظیفه اصلی منتقد نقد است، نه نی‌نوازی برای گل روی ما.

این دیگر از آن حرف هاست. مگر می‌شود آدمی بدون دلیل، البته نه دلیل خداپسندانه، وقت بگذارد، خوشی را بر خود حرام کند، با آنکه سرش درد نمی‌کند، دستمال ببندد، دست به نقد بزند و آبروی علمی ما را ببرد؟! تازه بعد از همه این حرف‌ها، توقع داشته باشد به او دست‌خوش هم بدهیم و بگوییم که ان شاء الله بز است! می‌دانم حمل بر صحت کردن رفتار منتقدان، به خصوص اگر مشخصاً ما را نقد کرده باشند، سخت است؛ اما چه کنیم که هم از نظر منطقی راهی جز این نداریم و هم اینکه شریعت دست و پای ما را بسته و مرتب ما را به التزام این اصل فراخوانده است.

غالباً و سوسه می‌شویم که نقادان خود را بدخواهانی بدانیم که از سر خبث طینت، رقابت، حسادت، دست‌نشانگی، درماندگی، قلم به مزدی و یا رو کم کنی، نقدی بر ما نوشته‌اند. گاه نیز خام‌دستانه این تصورات نامستدل خود را در نوشته‌های خویش منعکس می‌کنیم و بدین ترتیب گزک تازه‌ای به دست منتقدان می‌دهیم تا بر این زخم چرکین و «نامه خود اندر حق یار خواندن»^{۳۴} نمک بپاشند. احتمالاً وجود جملات عاطفی و انگیزه خوانی‌های رایجی مانند: «چرا کتابم را آماج اهداف غرض‌آلود خود قرار می‌دهید؟» به قانع کردن خواننده و رفع

۳۳. رویای نوشتن: نویسندگان معاصر از نوشتن می‌گویند؛ ص ۱۶.

۳۴. اشاره به این ابیات مولانا است: گرننداری از نفاق و بدامان/ از چه داری بر برادر ظن همان؟ بدگمان باشد همیشه زشت کار/ نامه خود خواند اندر حق یار (ر. ک. به: محمد جلال‌الدین بلخی؛ مثنوی معنوی؛ تصحیح محمد استعلامی؛ تهران: زوار، ۱۳۷۲، دفتر پنجم، ص ۹۸).

۳۵. در این باره، ر. ک. به: احد فرامرزی قراملمکی؛ اصول و فنون پژوهش در گستره دین‌پژوهی؛ قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۳، ص ۱۶۸.

توضیح خواستن بیشتر از منتقد خویش، به پیشبرد این گفتگو یاری رسانید؛ برای مثال اگر منتقدی درباره کتاب تان مدعی شد سراسرش ادعاهای بدون دلیل است، خواستار نشان دادن پنج ادعای بدون دلیل شوید؛ همچنین بپرسید معیار داوری منتقد شما چیست؟ و آیا صرفاً بر اثر دیدگاه شخصی وی است یا از دیدگاه پذیرفته شده‌ای خاص سخن می‌گوید.

۸. انتقادات را پیش از تصور منتقد بدانید

در مواجهه با نقد، گاه دست به نوعی تقسیم‌ارث می‌زنیم و انتقادات گوناگون را میان ورثه‌های ذکور و اناث و دور و نزدیک قسمت می‌کنیم و سرانجام به کمترین سهم برای خود قناعت می‌کنیم و از سر تواضع چند انتقاد کوچک را نصیب خود می‌دانیم و از پذیرش مسئولیت دیگر انتقادات، دوری کرده، سرانجام با کوچک‌نمایی کل انتقادات، منتقد را خرده بین، جزئی نگر و فاقد درک فهم کامل و کلان‌نگری معرفی می‌کنیم؛ برای مثال هنگامی که منتقدی، سیاهه بلندی از انتقادات گوناگون نگارشی، ساختاری و محتوایی نوشته ما تهیه می‌کند، اشکالات جدی نگارش را میان ویراستار، نمونه خوان، حروف چین، تایپست و، حتی اگر ممکن بود، توزیع‌کننده و فروشنده پخش می‌کنیم. مسئول خطاهای ساختاری نیز به احتمال قوی یا سرپرست طرح است یا ارزیاب و یا شخص دیگری که فعلاً نامش را فراموش کرده‌ایم. می‌ماند اشکالات محتوایی که برخی خود اختلافی است و در آن دو وجه جایز است و برخی نیز اجتهادی است که ما صواب دیده‌ایم طبق اجتهاد خود عمل کنیم. تنها چند خطای در تطبیق یا تفسیر یا نقل از منابع برجای می‌ماند که آن هم خفیف‌المؤنه است و نیازمند این همه جار و جنجال نیست!

به جای این شیوه غیر «مرضیه» و کوچک‌نمایی انتقادات، آنها را بیشتر از آنچه منتقد پنداشته است، بدانید. فراموش نکنید همان‌طور که شما در مقام نویسنده دانش کاملی از همه مسائل حوزه خود ندارید و به همین سبب ممکن است مرتکب برخی خطاها شده باشید، منتقد نیز به همان دلیل، ممکن است متوجه همه خطاهای اثر شما نشده باشد و تنها در حد دانش و آگاهی خود، برخی انتقادها را دریافته باشد؛ از این رو به جای مجادله و تحریک این یا آن منتقد به یافتن و برشمردن دیگر خطاهای کشف نشده، بهتر است خود پیش قدم شوید و با قبول همه آن انتقادات، وجود خطاهای دیگر را محتمل بدانید و حتی از منتقدان برای یافتن آنها یاری بخواهید. شاید برای تقویت این روحیه و عادت، مراجعه مجدد به کتاب‌های اخلاقی

و مطالعه بحث تواضع بد نباشد. اگر هم فرصت چندانی ندارید، مرور سریع باب چهارم بوستان سعدی درباره تواضع می‌تواند مفید باشد.

۹. از منتقدان خود تشکر کنید

منتقد با هر انگیزه‌ای که - چه بسا هرگز آن را ندانید - اثر شما را نقد کرده باشد، شناختی از اثرتان و بازتاب آن به شما داده است که بدون آن موفق به کسب آن نمی‌شدید؛ حتی به یک معنا انتقاد ناحق را می‌توان به سود شما دانست؛ برای مثال به گفته میرصادقی، «رودن» مجسمه ساز، بر آن بود که از انتقاد ناحق نیز نباید ناراحت شوید؛ زیرا دوستان را به شما معتقدتر و غریبه‌ها را به اثرتان کنجکاو می‌کند و آنها با خواندن آن به حقانیت شما پی می‌برند.^{۳۶} همچنین محمد عبده در مقاله کوتاهی به نام «انتقاد»، چنان از نقد تعریف می‌کند که آدم هوس می‌کند مرتب نقد شود. وی تا جایی پیش می‌رود که می‌گوید اگر کسی گوش خود را بر نقد ببندد، از حیز انسانیت خارج شده، زیرا انتقاد نسخه‌ای از روح الهی است که در سینه انسان دمیده شده و ناقصان را به سوی کمال پیش می‌برد؛^{۳۷} همچنین از نظر او خوشبخت کسی است که هر نوع انتقادی، حتی دروغ را می‌شنود و آنها را تحلیل کرده، از آنها سود می‌برد.^{۳۸}

به همین سبب همواره سپاسگزار منتقدان خود باشید. این سپاسگزاری باید صادقانه و صمیمانه باشد، نه به صورت رایج که نخست به شکلی رسمی و خشک تشکری صورت می‌گیرد و سپس در پی یک اما، همچون گاو نه من شیر می‌خورم، همه اثر آن تشکر خنثی و سیاهکاری‌های منتقد و انگیزه‌های خبیثانه او بر ملا می‌شود.

حتی بد نیست به جان منتقدان خود دعا کنید و از خدا افزایش تعدادشان را خواستار شوید؛ چون هر چه آنها بیشتر گردند، هم

۳۶. وضعیت نقد ادبی در ایران؛ ص ۱۱.

۳۷. محمد عبده؛ الانتقاد: الاعمال الکامله للامام محمد عبده؛ حقیقتها و قدم لها محمد عمارة؛ ج ۲، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۷۲، ص ۱۶۵.

۳۸. همان، ص ۱۶۸.

را فراموش و تصور می‌کنیم چون این اثر محصول نوع بی‌بدیل ماست، پس خود ما نیز بهتر از هر کس قدر آن را می‌شناسیم و حتی گاه هنگامی که منتقدی بر اثر ما خرده می‌گیرد، به تصریح و تلویح، گوهرشناسی او را طبیعی دانسته، از سر رحمت و دلسوزی زمزمه می‌کنیم: «خر چه داند قیمت نقل و نبات» و اگر خیلی مبادی آداب باشیم، روایت، یا به تعبیر غربی‌ها ورژن بهداشتی تر آن را این گونه به دست می‌دهیم: «قدر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری».

اما دریغ که این منطق راه‌گشا نیست و همین که این شیوه را در پیش گرفتیم، همان منتقد علیه ما علیه، یا جامعه علمی می‌فهمند که به قول سعدی: «همه کس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال». و به تعبیر عامیانه اش «سوسک سیاه به بچه اش می‌گوید: قربون دست و پای بلوریت برم». این نکته را از قدیم گفته‌اند که انسان شیفته‌داری، شعر و فرزندش است و دکارت تصریح کرده که اگر ما از همه چیز ناراضی باشیم، حداقل از نصیب عقلی خویش بسیار خشنودیم. نمی‌دانم وی واقعاً این عقیده را داشته است یا از سر مماشات با قوم در آغاز اثر کلاسیک و معروف خود می‌نویسد:

میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است؛ چه هر کس بهره خود را از آن چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز بسیار دیرپسندند، از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمی‌کنند و گمان نمی‌رود همه در این راه، کج رفته باشند، بلکه باید آن را دلیل دانست بر اینکه قوه درست حکم کردن و تمییز خطا از صواب، یعنی خرد یا عقل، طبعاً در همه یکسان است.^{۳۹}

چرا راه دور برویم. همین سعدی خودمان به صراحت این پندار خطا را باز گفته است که:

گر از بسط زمین عقل منعدم گردد
به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم^{۴۰}

۳۹. مقصود منتقد است.

۴۰. توماس هابز؛ لویاتان؛ ویراسته سی. بی. مکفرسون؛ ترجمه حسین بشیریه؛ تهران؛ نی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۰.

۴۱. ناکجا آباد و خشونت: گفتارها و گفت‌وگوهایی از کارل ریموند پوپر؛ به انتخاب و ترجمه خسرو ناقد و رحمان افشاری؛ تهران: جهان کتاب، ۱۳۸۸، ص ۸۵.

۴۲. رنه دکارت، گفتار در روش درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم؛ رنه دکارت، ترجمه محمدعلی فروغی؛ تهران: مهر دامون، ۱۳۸۵، ص ۶۹.

۴۳. گلستان سعدی؛ ص ۱۷۵.

آثار شما بیشتر معرفی می‌گردد و هم بازار کار شما گرم تر می‌شود و هم بساط علم و معرفت گسترده تر می‌گردد. البته یادتان باشد که واقعاً در حق آنان دعا کنید، نه آنکه به زبان دعا بر ضدشان نفرین کنید. نمی‌دانم چرا برخی، شاید به دلیل آنکه دانش عربی دانی شان بر فارسی گویی شان می‌چربد، تفاوتی میان دعا کردن برای کسی (یا دعا له)، و کسی را نفرین کردن (دعا علیه)، قائل نمی‌شوند و به جای آن یکی، از این دومی استفاده می‌کنند. خلاصه آنکه از این قبیل دعاها که در واقع نفرین است و از نشریه ای نقل می‌شود، دوری کنید: «در پایان، از خدا هدایت این برادر^{۳۹} و سایر برادرانی به سان ایشان را درخواست نموده و امیدواریم به همه ما قلبی سلیم و دلی پالوده از هرگونه آلودگی‌های دنیاوی، و فکری پاکیزه از ریا و جاه طلبی، و نامجویی مرحمت فرماید».

۱۰. داوری را به دیگران واگذارید

هنگامی که درباره قرارداد اجاره ای که با کسی بسته ایم، اختلاف نظر پیدا می‌کنیم، سراغ داوری مرضی الطرفین می‌رویم؛ زیرا به تجربه دریافته ایم هر یک از ما تصور می‌کند حق با اوست و نتیجه گرفته ایم که معمولاً جایی که پای منافع شخصی در میان است، کسی نمی‌تواند داور خوبی برای خودش باشد. هابز با تحلیل قوانین طبیعت به این نتیجه می‌رسد که چون غالباً هر کسی در پی منافع خویش است، «هیچ کس در امور مربوط به خودش داور مناسبی نیست». باز طبق قائلون هجدهمی که از طبیعت استخراج کرده است، مدعی می‌شود: کسی که در قضیه ای نفعی دارد، نباید داور آن گردد.^{۴۰} از نظر پوپر نیز نگرش عقلانی، زاده این شناخت است که ما به همه امور دانا نیستیم و بخش عمده معلومات خود را مدیون دیگران هستیم. این نگرش، به صادر کردن دو حکم در عرصه داوری عمومی می‌انجامد: نخست آنکه باید همواره به طرفین دعوا گوش کرد و دیگر آنکه «هر که در ماجرا ذی نفع باشد، قاضی خوبی نخواهد بود».^{۴۱}

تا این جا توضیح واضح است و همه قبول دارند؛ ولی به مسئله داوری درباره کتاب یا مقاله که می‌رسیم، گویی این اصل

همین واقعیت موجب آن شده است که نظر مسلط آن باشد که نویسنده نمی تواند داور خوبی برای اثر خود باشد. از قضا هر چند منتقد نیز ممکن است مغرض باشد، به همین دلیل چه بسا داور مناسب تری از نویسنده از آب درآید؛ برای مثال شمس قیس رازی می گوید: شاعران عمدتاً معتقدند فقط خودشان توان فهم و کشف دقیق شعر و نقد آن را دارند، لیکن وی خود بر آن است که، درست برعکس، شاعران چون به شعر خود می بالند و شیفته آن هستند، توان دیدن نقایص آن را ندارند؛ حال آنکه این منتقدان هستند که بی پروا خذف را از صدف باز می شناساند.^{۴۴}

البته مطلوب آن است که نویسنده به جایی برسد که خود، بهترین منتقد کارهایش باشد و پیش از دیگران متوجه ضعف و سستی کارش گردد، حتی در قسمتی از حدیثی که از سیدالشهداء نقل شده است، می خوانیم: «من دلائل العالم انتقاد لحدیثه»:^{۴۵} از نشانه های عالم، انتقادش از سخن خویش است.

باربور نیز بر آن است که: «انتقاد از خود و آمادگی برای آموختن از سایر همکاران، لازمه پژوهش محققانه در هر زمینه است».^{۴۶} و نویسندگان بزرگ، گاه به این خودسنجی ها معروفند. با این حال واقع آن است که تنها افراد اندکی به این سطح می رسند و می توانند داور سخنان خویش باشند.^{۴۷} با توجه به این واقعیت و تارسیدن به حد آرمانی خودسنجی، بهتر است پس از آنکه اثری از ما منتشر شد و نقدی بر آن پدیدار شد، اگر واقعاً توضیحی برای فهم بهتر مطلب داریم، ارائه کنیم، لیکن داوری درباره درستی انتقادات منتقد یا حقانیت ما و انگیزه هایی که منتقد را به این کار برانگیخته، به جامعه علمی واگذاریم. چنین نیست که هر کس هر گونه بخواهد عمل کند و هیچ پیامدی در انتظارش نباشد. اگر به فرض منتقدی در نقدی حق کشی کند، بی شک در نقدهای دیگرش رسوا خواهد شد و اگر کسی بخواهد خورشید را با کف دست بپوشاند، سادگی خود را نشان داده است. اگر واقعاً غم حقیقت داشته باشیم، نباید نگران نقدهایی باشیم که روح ما را می خراشد و ما را شتابزده به عکس العمل وامی دارند. بهتر است در این گونه موارد «داوری ها را به پیش داور اندازیم»؛ البته داوری که در این جا جامعه علمی و کسانی هستند که هم با بضاعت علمی نویسنده آشنا هستند، هم کارکرد منتقدان و کنش نقد را می شناسند.

ممکن است منتقدان محترم، پس از دیدن این مقاله و این رهنمودهای مشعشع، از این نمک خوری و نمک دان شکنی

نگارنده برنجند و گمان کنند این مقاله نان آنان را آجر خواهد کرد. واقع آن است که برخی از این جماعت نویسنده ای که می شناسم تا قیام قیامت، همچنان با شیوه نگارش و پژوهش خود خوراکی برای همه منتقدان عالم، از ازل تا ابد فراهم کرده و می کنند.

وانگهی، خصلت نقد در سرشت بشر نهفته و به گفته سیدجمال: «مبدع کون، در افراد انسانی نهاده است».^{۴۸} اگر هزاران هزار مقاله از این دست نوشته شود، آنان با این بادها از پای در نخواهند آمد و همچنان پایدار خواهند بود و باید هم باشند؛ چون اگر انتقاد و در نتیجه منتقدان نبودند، تمدن و معرفت بشری به این پایه نمی رسید و «آثار عظیمه و نتایج جلیله خرد و دانش ایشان، صورت هستی نمی گرفت».^{۴۹} امروزه نیز پل ریکور، بر آن است که «ما همه فرزندان اعتقادیم».^{۵۰} در مقابل، به حق گفته اند که سرکوب نقد، مطمئن ترین نسخه خودفریبی است؛^{۵۱} پس زنده باد منتقدان.



۴۴. المعجم فی معاییر اشعار العجم؛ ص ۴۶۴.

۴۵. ابن شعبه حرانی؛ تحف العقول، بیروت: اعلی، ۱۹۷۴، ص ۱۷۸.

۴۶. ایان باربور، علم و دین؛ ترجمه بهاءالدین خرمشاهی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۹.

۴۷. درباره این توانایی و امکان یا عدم امکان آن ر. ک: به: سیدحسن اسلامی؛ «پرسش هایی درباره انتقاد و خودانتقادی»، در مقالات همایش رقابت های سیاسی و امنیت ملی؛ ج ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۷۹، و محمد اسفندیاری «انتقاد و انتقاد از خود: قضاوت نویسنده درباره کتاب خویش»، در مجموعه مقالات کتاب پژوهی: پژوهش هایی در زمینه کتاب و نقد کتاب، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۵.

۴۸. مجموعه رسائل و مقالات سیدجمال الدین حسینی (اسدآبادی)؛ به کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ تهران: کلبه شروق و قم: مرکز بررسی های اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۵۲.

۴۹. همان.

۵۰. بابک احمدی؛ ساختار و تأویل متن؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۲، ص ۶۱۵.

51. Ben Mepham: Bioethics: an introduction for the biosciences; Oxford: Oxford University press, 2005, p. 365.